





پروین اعتصامی

فہرست

شمارۂ ترتیب	نام گویندہ	شمارۂ صفحہ
	دیباجہ	۳
۱	(خطابہ) میسس شولر امریکائی	۴
۲	(مقالہ) بانو سرور مہکامہ محض	۵
۳	آقای اخگر (سرہنگ احمد)	۷
۴	» بذل (فرج اللہ)	۷
۵	» بہار (م. بہار)	۸
۶	» جوادی (س. ابوالفضل)	۹
۷	» حیدری (علی، سالار سعید)	۹
۸	» خلعتبری (عادل)	۱۰
۹	بانو خلعتبری (عدل الملوک)	۱۱
۱۰	آقای داور (کاظم حسینی)	۱۱
۱۱	» ریاضی (س. محمد علی یزدی)	۱۲
۱۲	» ساعی (معین حریر چیان)	۱۳
۱۳	» سالار (ناصر الدین شیرازی)	۱۳
۱۴	بانو سرور (مہکامہ محض)	۱۴
۱۵	آقای فاضل (جوادی)	۱۶
۱۶	بابو فخری (فخر عادل)	۱۹
۱۷	آقای فرات (عباس)	۱۹
۱۸	» » »	۲۲

شماره ترتیب	نام گوینده	شماره صفحه
۱۹	آقای ورات (عُتّاس)	۲۲
۲۰	» فروغ (محمد علی محیر شیرازی)	۲۳
۲۱	» فارم (سید مہدی ملک حجازی)	۲۴
۲۲	» کال (عُتّاس حایم معالی)	۲۵
۲۳	» نوروس (س ہادی حابری)	۲۶
۲۴	» دیواپور (محمد)	۲۶
۲۵ (مقالہ)	» مسعود حاتم	۲۷
۲۶ (مقالہ)	» نابو مہیں جہاں سنگلو	۲۸
۲۷	آقای نادری (امیر الشعراء)	۳۰
۲۸	» ہرانی	۳۱
۲۹	» ہمراہ (س رضا)	۳۱

دریباچه

بانو پروین اعتصامی، صاحب دیوان معروف که چاپ دوم آن اخیراً منتشر گردید، روز سوم فروردین ۱۳۲۰ در بستر بیماری خفت و شب شنبه ۱۶ فروردین نیمه شب در عنفوان جوانی بدرود حیات گفت (۱).

فضلا و ادبای ایران از زن و مرد در تهران و ولایات مقالاتی در روزنامه‌ها نشر و مجالس یادبودی برپا نموده اشعاری را که راجع بمقام ادبی شاعر فقید و تاریخ درگذشت او سروده بودند قرائت کردند.

مهمترین این مجالس یادبود مجلسی بود که روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۰ (بمناسبت تصادف آن روز با چهلمین روز درگذشت شاعر) در تهران در انجمن دانشوران تشکیل گردید.

این مجموعه حاوی زبده مقالات و قطعاتی است که در این باب تحریر و تنظیم گردیده و در جراید منتشر یا در مجالس یادبود قرائت شده است.

ملخص خطابه «میسس شولر» امریکائی و عین مقاله بانو سرور مهکامه محض، چون تا اندازه‌ای حاکی از شرح حال شاعر است، در صدر کتابچه جای داده شده و سایر قطعات بترتیب تخلص گویندگان بطبع رسیده است. ابو الفتح اعتصامی

تهران - مهر ۱۳۲۰

(۱) طبیب معالج: آقای علی معین‌الحکما، که بر اثر مداوای ناقص و سهل‌انگاری و اطمینانات متوالی و مؤکد او دائر به موفقیت حتمی و قطعی خود در معالجهٔ مرضه، حتی در آخرین روز بیماری، کسان بیمار امیدوار و غافل نشستند و فرصت مداوای صحیح و بموقع را از دست دادند. در شب فوت نیز طبیب معالج باوجود استحضار بر وخامت حال بیمار و علی‌رغم مراجعات پی‌درپی و استغاثهٔ کسان مریضه معذلت بر سر بالین مریض خود حاضر نشد و مانند سربازی که در بحبوحهٔ جنگ فرار کند و میدان را بی‌دفاع بحریف تسلیم نماید، همچنان روی پنهان داشت تا بیمار جان بجان آفرین تسلیم کرد. طبیب مزبور مرض را حصبه و لذا در حوزهٔ تام و مطلق تخصص خود اعلام نموده بود.

۱ - سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر

در مجلس تدنری که روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۰ مجمع فارغ التحصیلان دبیرستان امریکائی در عمارت دبیرستان برپا نمود همگام تحصیل شاعر در دبیرستان امریکائی، منس شولر رئیس مدرسه بود

کسی که بخواهد در باره پروین اعتصامی سخن گفته و راجع بقدر و ارزش او اظهار عقیده کند خود باستی شاعر باشد، و من شاعر بنستم ولی این امتیاز را داشته‌ام که همگام تحصیل پروین در مدرسه انائیه امریکائی و نیز مدتی را که پروین پس از فراغت از تحصیل در آنجا تدریس مینمود ریاست آن مدرسه را عهده دار بودم. پروین، گرچه در همان آوان نیز معاملات و روابط داشت، نواضع داندیش بختی بود که مرا گرفت هر مطلب و موضوع نارهای که در دسترس قرار میگرفت شوق وافر ارار مینمود پروین اصولاً نسبت به همه امور عالم اظهار علاقه میکرد و سعی داشت بر همه چیز واقف گردد آن اوقات جمعی از دختران مدرسه هر کدام با دختر دانش‌آموزی در امریکا بمکانه پرداختند ولی بدان ادامه ندادند تنها پروین این مکانه را، که کوئی بر وسعت دائره معاونات او میافزود، با دوست امریکائی خود سالیان متوالی و فی‌الواقع تا آخر عمر ادامه داد

ارصاف بر حسته این دختر همرمند چیری که بش از همه جاب توجه میکرد صداقت و صراحت او بود هرگز بر کسی بش از آنجه واقعا او را دوست میداشت دعوی دوستی مینمود و هیچگاه خوشش را صاحب افکار و عقایدی که نداشت فلمداد نمیکرد. باصطلاح ایرانیها قلب پروین مانند آئینه صاف و روشن بود و فقط شخصیت حقیقی او را منعکس میساخت

پروین و خدماتیکه در تفهیم معی و مقصود زندگی انجام داده هرگز فراموش

نخواهد شد

۲ - نیکاله خانم سرور نیکوکار

که در روزنامه «اطلاعات» (شماره ۴۵۱۳ مورخ ۱۳۲۰/۲/۴) منتشر گردید.
خانم محصل از دوستان نزدیک شاعر بود و بیش از ۱۲ سال با هم مراوده و مکاتبه داشتند.

هرگاه تأثر و تألم، دل سوزان و دیده گریان خود را، در مرگ شاعره شیرین سخن ایران «بانو پروین اعتصامی» به سوز و گداز مرغ بال شکسته و زاری و یقین بلبل هجران دیده‌ای تشبیه کنم، یقین دارم از عهده ادای مقصود بر نیامده‌ام. گویند «احساسات قلبی را بیان کردن و چگونگی آن را ابراز نمودن از نیروی بشر بیرون است». آدمی را توانایی آن نیست که بقوه بیان و قدرت بنان احساسات دل و تأثرات روح را مجسم و تصویر نماید. همینقدر میگویم مرگ بهر عنوان که ظاهر شود غم انگیز و تأثر آمیز است، و از هر مرگی غم انگیزتر و تأثر آمیزتر مرگ جوان است. آری مرگ جوان، آنهم جوانی شاعر و سخنوری نامی چون «پروین اعتصامی»، که بتصدیق اهل ادب دیوان گرانبهاش یکی از نفایس آثار ادبی ایران بشمار می‌آید، بی اندازه دردناک و طاقت فرسا است.

بسانقه عشق و علاقه سرشاری که به ترقیات معنوی بانوان داشتم همواره در دل خوش محبتی وافر نسبت به پروین، که همچون بلبل خوش نوا در گلزار ادبیات باشعار دلکشی مترنم بود، احساس میکردم و با آثار ذیقیمت او دلبستگی مخصوص داشتم. خوشبختانه این جاذبه روحی و علاقه معنوی در اولین مسافرتی که پروین با تفاق پدر بزرگوار و دانشمند خود (مرحوم اعتصام‌الملک) شهرستان رشت نمود مصداق «القلب یهدی الی القلب» را آشکار و رشتۀ الفت و پیوستگی قلبی را فیما بین برقرار و مستحکم کرد و مرا بمصاحبت دوستی موافق و یاری وفادار نائل ساخت.

براستی او در دوستی وفادار و در زندگانی راست گفتار بود. چنانکه پس از این ملاقات چند سالی که در تهران بسر بردم اغلب دیدار پروین و مهر و علاقه مفرط،

بویزه اخلاق و سجایای بیک و بی‌آلایش او، روح را مسرور می‌ساخت، و رمایی هم که در خارخ پایتخت (عرب و شمال کشور) بودم پیوسته نامه‌های دلنوار پروین روشنی بخش دیده دلم بود

افسوس، آخرین خط آن عرب مورخ بیست و نهم اسفند ۱۳۱۹ در روز سوم فروردین در رشت بدستم رسید و هنوز دو هفته نگذشته بود که آنکهی فقدان آن گوهر تانناک در جراید پایتخت منتشر شد و قلم را در آتش حسرت اسوخت

راستی من در مرگ پروین هاسد عرب‌ترین کسانم متأثر شدم زیرا در طول مدّت آشنائی خود با این شاعره ارجمند بخوبی در باقتم که پروین بیش از آنچه در تصوّر ها گنجد دارای روح بزرگ و افکار عالی و فصیلت اخلاقی می‌باشد

مقام و میراث ادبی پروین بسی شامخ و ارجمند است گذشته از مقام ادبی پروین به فضائل حمیده و حصائل پسندیده آراسته و ممتاز بود

اخلاق او — پروین پاک‌طینت، پاک‌عقیده، پاکدامن، خوش‌حو، خوش‌فشار، ساد و دوستان مهربان، در مقام دوستی متواضع، و در طریق حقیقت و محبت پایدار بود او چنانکه شیوه اعال عقلاست که رسحن میگفت و ناشر فکر میکرد در معاشرت سادگی و منات را از دست نمیداد هیچگاه از فضائل ادبی و اخلاقی خود سخی نمیان نمی‌آورد و همین سادگی و سکوت پروین گاهی کوتاه‌بظران را در فصیلت ادبی و اخلاقی او شمه می‌بنداحت رو بهمرفته پروین مطهر کال و اخلاق بود او همچون رشته پاک دنیا آمد و چون رشته پاک از دنیا رفت

فای شاعر مرکز اسرار حق و حقیقت است چنانکه خود پروین در اشعار خویش به بی‌اعتباری دنیا ماهم شده و در این مقام چقدر بیک سروده است (۱)

کس در جهان مقیم بحر یلک نفس بود کس از رمانه بهره بحر بکرمان نداشت
آسوده‌خاطر این ره بی‌اعتبار را پروین، کسی سپرد که نارگران نداشت

در پایان ، با اظهار تأسف فراوان بوسیله قصیده ژائی و ماده تاریخی (۱) که در مرگ این دوست عزیز و شاعره با کام سروده ام ، این ضایعه ادبی را به علاقه مندان ادبیات و بانوان دانشمند ایران بویژه خاندان اعتصامی تسلیم میکنیم ، و آرامش روح جاودایی پروین را از خداوند خواهیم .

۳ - زیلک آتای اخگر

(سرهنک احمد اخگر) صاحب < چون نامه > و < امال مملوم > ،
که در یکی از جلسات انجمن دانشوران قرائت مودد .

افسوس بار دیگر ماسم سرا جهان شد	پروین اعتصامی از دیده ها نهان شد
آن بانوی سخنندان و آن نکته سنج حساس	مارا بهاد در عم خود در جنان چمان شد
دانشوران سراسر با عم شدند مدغم	هر چند او به مینو با جان شادمان شد
مهمان سراست دنیا رفت آنکه از در آمد	خواهی بخواهی از در هم پیر و هم جوان شد
گفتم چرا بناگاه نخل ادب نگون شد (۲)	گفتا به بوکل باغ باد خراب وزان شد
گفتم چه شد ز گیتی پروین شتافت گفتا	جایش نبود چو دنیا بر آسمان روان شد (۳)
اخگر ز سال فووش برسید و کفت هائف	پروین اعتصامی جان بود جز و جان شد (۴)

۴ - زیلک آتای بادل (روح ۱۱)

پرمرد در گلستان آزه کلی و روان	بودی صمای لستان آن کوه درخشان
ار طمع وی گهر بار کردیده باغ و گلزار	بودی چو در شهوار تابان ز نور عرفان
پروین اعتصامی شیرین زبان نامی	بگرفته هیچ کای بر شد بباغ رضوان

(۱) قصه مزبور بعد از مجلّ خود در همین مجموعه طبع شده است .

(۲) ۱۹۴۱ میلادی (۳) ۱۳۶۰ هجری (۴) ۱۳۲۰ خورشیدی .

پروین به زهره پیوست رخت از جهان چو بر بست
از محنت قفس رست آن بلبل غزلخوان
باد اجل ره بدش در خاک بر غنودش
در حسرت سرودش بستان بماند نالان
خفته است در دل خاک آرام با دل پاک
مرکش بسی المناک بنموده جمله گریان
کرید جهان ز داغش بلبل بشد ز باغش
خاموش شد چراغش تاریک گشته لستان
لبریز گشته جامش محروم از عشق کامش
جاوید مانده نامش بادا روانش شادان

۵ - نَظْمِ آقایی بهار

(م. بهار) ، که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵ در اجن دانشوران قرائت کردند .

گل افسرده

نهفته روی ببرک اندرون گلی خوشبوی
ز تاب و جلوه اگر چند مانده بود جدا
ز اوستادی خورشید و دانگانی ماه
نه با تحبّت نوری ز خواب برمیخواست
فسرده عارض بیرنگ او سایه وایک
کمال طاهر او پرورش گر ازهار
بجای چهره فروزی بوستان وجود
چگونه چهره فروزد تنی که سوزی داشت
از ازدحام هواها مصون که بر کردش
چه غم که بر سر کوی مجاز جلوه نکرد
بخسروان جهان ناز اگر کند شاید
کسی که عقد سخن را بلطف داد نظام
ز باغبان طبیعت ماول و غمگین بود
ولی ز نکبت او باغ غنبر آکین بود
جدا بسایه اشجار فرد و مسکین بود
نه با فسانه مرغی سرش بمالین بود
فروغ شهرت او رونق بساتین بود
جمال باطنش آرایش رباحین بود
صیب او ز طبیعت وقار و تمکین بود
چگونه جاوه فروشد دلی که غمگین بود
ز دور باش حقیقت مدام پرچین بود
گلی که از نفس مغز دهر مشکین بود
شکرابی که خداوند طبع شیرین بود
ز جمع پردگیان بیخلاف پروین بود

جلیس بیت حزن شد چو یوسفش (۱) گم گشت
 به نوبهار حیات از خزان مرگ بیاد
 اگرچه آرزوی زندگسی برد بگور
 و گرچه حجله رنگین بکام خویش نساخت
 ندیده کام جوانی جوانه مرگش کرد
 شکفت و عطر برافشاند و خنده کرد و ریخت
 غم فراق پسر هرچه بود سنگین بود
 شد آن گلی که نه در انتظار گلچین بود
 ولی زندگی امیدوار و خوشبین بود
 ولی ز شعر خوشش روی دهر رنگین بود
 سپهر پیر که با اهل معنیش کین بود
 نتیجه گل افسرده عاقبت این بود

۶ - تَرْجُمَةُ آثَانِي، بحر اری (س. ا. و. الفضل)

هر انجمنی که جا در آن پروین کرد
 در انجمن سخن سرا یان ماهی
 آن نابغه عصر و خداوند سخن
 هر کس سخن نغز سراید بابت
 باد اجل آن شمع ادب را بفسرد
 بر تربت او نـزول رحمت بادا
 بر نظم جواد می مکن ایراد رقیب
 ز اشعار نکو کام همه شیرین کرد
 در برج ادب طلوع با تمکین کرد
 بر طبع خجسته اش فلک تحسین کرد
 ز ابیات و شش شعر خود تضمین کرد
 در ماتم او دل همه غمگین کرد
 حتم است جنان خدا بوی کاین کرد
 کو آتش دل بشعر خود تسکین کرد

۷ - تَرْجُمَةُ آثَانِي، سیدری

(علی، سالار سعید) نماینده مجلس شورای ملی، که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵
 در انجمن دانشوران قرائت کرد.

کردی دل ادیبان از درد و غم پریشان
 وامی است قدردانی از اهل ذوق و دانش
 زین مرک نابهنگام پروین اعتصامی
 باید ادا نمودن برگردن است وامی

(۱) نام پدر شاعر (یوسف اعتصامی) که در دیماه ۱۳۱۶ درگذشت.

دل‌های ما نشان و دست قصاست رامی
 اهل سعادت و دوق در رندگی مرامی
 او را رفته داند چه عارف و چه عامی
 چون نام و نامه‌اش را دارد جهان گرامی
 این چرخ پر نگداشت گیرد رنم‌کامی
 داند در زمانه گداشت یک‌نامی
 بود رنده امروز گر سعدی و بط‌می
 در بحر حیرت و عم اهل ادب تمامی
 ارمانه تربت تو هر روز و شب سلامی
 مرده ادب دهر پروین اعصابی (۱)

تیر قضا ندارد ناکی و رخم دالها
 حر نام نیک و آثار نگداشتن ندارد
 هر کس برفت و نگداشت آثار یک در دهر
 رفته است گرچه پروین رنده است لیک دائم
 پروین برفت ساکام در موسم جوانی
 دیوان سامی او حوآمد کر بدقت
 در مانم و عراست صد وجه منسرو دند
 در مانم تو پروین تا فرق عرف کشند
 بعد از تأسف و حرار رهین تو سادا
 تاریخ فوت هجری حسیم رحمدری گمت

۸ - رنم‌آرای سلاسرری

(عادل حله ری) مدرسه آینه‌ان و رس‌اجن داشوران،
 ۴ در جلسه ۲۵/۲ / ۱۳۳۲ آ‌اجن فرا - کرد

که ودی جهان بهره مند از کمالش
 گر افتاد از پای کوه بهاش
 معاصات حباب رفت و نگشود بالش
 شادی بدل شده حبت ملالش
 که فای است دنیا و مال و ممالش
 بحر نام نیکو که بود روالش
 در حشده چوب در گرد هلالش

نسوی حمان رحت درست پروین
 بود میوه طبع او پای سرحا
 بندی در فقس بسته‌مال او چو لیل
 ر مرگ پیدر داشت سر دل مالات
 عالم بود جاوداد نام نیکو
 روال است هر چرخ را در زمانه
 چو شد بر طرف اثر تن مؤمی را



سخن گوئی و نیت پاک پروین بیفزوده بر قدر و جاء و جلالش
چو پروین برفت از جهان بُر از غم دریغا و حیفاً (۱) ست تاریخ سالش

۹ - تَبْلِیْکُ بَانِی خَلْعَتَبْرِی

(عدل الملوك خلعتبری) که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵ در انجمن داشوران قرائت کردند.

رفت پروین از جهان روح خرد افسرده شد
غنچه داش ز هجرش تا ابد پستمرده شد
نکته سنجی بود دانا و خردمندی سترک
زین سبب قلب همه عشاق او آزرده شد
ای بسا در و کهر کز طبع پروین سفته گشت
ای بسا شهد و شکر کز شعر پروین خورده شد
باید آخر پر بگیرد ز آسمان بالا شود
طایر قدسی که روزی ز آسمان آورده شد
می نشاید گفت پروین مُرد و زیر خاک رفت
زانکه یاد او بدست جان و دل بسپرده شد
نام او بر لوح دانش تا ابد منقوش باد
کرچه نقش او ز لوح زندگسی بسترده شد

۱۰ - تَبْلِیْکُ آتَمِی رَاوَر

(کاظم حسینی) عضو انجمن ادبی همدان که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۱۱ آن انجمن قرائت کردند.

از نهاد فضلا آه سوی پروین رفت تا از این عالم فانی به جنان پروین رفت

(۱) ۳۲۰ خورشیدی.

تا که بلمقیس کمال و ادب و تمکین رفت
 حیف کز پنجه عرفان و ادب شاهین رفت
 از گلستان کالات و ادب گاجین رفت
 بر سر کوهکن آن رنج که از شبرین رفت
 تا که مرغ چمن فضل و فروردین رفت
 بوی زلف سخنش تا ختن و تا چین رفت
 آن سوی عالم بالا شد و این پائین رفت
 که عروس خردت بر سر این کالین رفت
 آنچه از باد خزایی بگل و سرین رفت
 راستی عالیه ای بود سوی عالین رفت
 هر که آمد بجهان شاد بسی غمگین رفت

شد سلیمان خرد غرقه بحر محنت
 آه شهناز هنر از کف اقبال پرید
 بلبل فضل ز شاخ ادب و علم افتاد
 خسرو ملک سخن دید زمرک پروین
 شد خزان اردی عیش ادبای ایران
 هند را خامه او نیشکر از ایران داد
 مرغ روح و بدن خاکیش ارکینه دهر
 گسو بداماد هنر حجله میارای دیگر
 رفت تراختر شعر و ادب از صرصر مرگ
 راستی کامله ای بود با کمال شافت
 چه توان کرد هر آنکس که بزاد آخر مرد

گفت داور پیوستی تار سخن وفات پروین
 های کار ملک جهان سوی جنان پروین رفت (۱)

۱۱ - نبطی آتای رباعی

(س. محمد علی یزدی) کارمند دانشگاه که در جلسه ۳۲۰/۲/۲۵ در انجمن دانشوران قرائت کردند.

رفت پروین و روان مرد و زن آورده شد
 چون به دوران جوانی با دلی آورده رفت
 طبع پروین آتشین میبود و شعرش سحر داشت
 ما بجز افسوس و آوختن از کسی نشنیده ایم
 وه چه رود آن بوگل باغ ادب پژمرده شد
 خود بجا بود از دل پیر و جوان آورده شد
 خود چه شد آن طبع و آن آتش چرا افسرده شد
 هر کجا نامی ز پروین در میان آورده شد

انجمن هر جا باشد حرف پروین بود و بس

هر کجا یاد از ادب شد نام پروین برده شد

۱۲ - طلبه آقاي سماعي

(محسن حریرچیان) مدیر « نسیم شمال » ، که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵ انجمن دانشوران قرائت کردند .

گوینده باذوق در این جلسه چرا نیست
دیگر خبرش از سخن ورنج و عنا نیست
او شد بسرائی که در آن درد و بلا نیست
او رفت بجائی که بجز صلح و صفا نیست
شد جانب مملکی که در آن جور و جفا نیست
گوئیم اگر مرده مسلم که روا نیست
تا هست جهان بهر وی البته فنا نیست
ما گر که نسوزیم چو پروانه سزا نیست
صدحیف که در طمع جهان مهر و وفا نیست
پس نغمه سرا بلبل گوینده چرا نیست
رفته است که بر پای دگر شور و نوا نیست
جان و دل یاران زغم و غصه رها نیست
در خانه اهل ادب و فضل پیا نیست
از بهر چنین درد بجز صبر دوا نیست
افسوس صد افسوس که پروین بر ما نیست

پروین بکجا رفته که در مجلس ما نیست
او رفت سوی باغ جنات با دل خرم
او رفت بملکی که در آن قتنه و شر نه
او رفت بجائی که بجز عیش و طرب نه
آسوده شد از محنت دنیای پر از کین
آنکس که بود زنده و پاینده اثرهاش
دانش طلبد هر که در آفاق چو پروین
چون شمع ز بزم ادب و شعر برون رفت
ناکام برفت از چه بدوران جوانی
نا کرده خزان گر بگلستان ادب روی
بیرون ز گلستان ادب بلبل شیوا
او گشت رها از سخن و درد و لیکن
او رفت و بجز مجلس حزن و غم و ماتم
دردی بود از فرقت پروین به دل و جان
ساعی بسرود این سخن از جانب یاران

۱۳ - طلبه آقاي سلالار

(ناصرالدین شیرازی) رئیس انجمن ادبی فارس ، که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵
در انجمن دانشوران قرائت کردند .

ناگاه رفت نا کام آن بانوی کرامی

دیدي کازين جهان شد پروين اعتصامي

پروین نمیتوان گفت آسمان مهربان را
 بر حوربان فردوس اربطم دلش او
 پیمانه حیاتش پُر ساقی اجل کرد
 در قطعه مقتدی بود اس یمن صفت لیک
 زیرا ندیده بودم ماهی نابین تمامی
 بس فخرها که دارند فردوسی و بطامی
 کابحا شراب کوثر نوشد ز جام جامی
 گر بود مقتدی بود بر سبک او اماسی
 افسرده طمع سالار از سال رحلتش گفت
 دیدی کار اینجهان شد پروین اعتصامی (۱)

۱ - تُولُودِ شَاطِرِ سَرَو

(مهمکامه مخصوص) از رشت که در روزنامه اطلاعات شماره ۴۵۱۳ مورخ ۱۳۲۰/۲/۴ منتشر گردید.

فغان از جور چرخ آسماسی	که پروین رفت از این دار فانی
فغان ای آسمان واژگون بخت	که کردی واژگون کاح معانی
چه بیمه پری توای دنیا که هر دم	کی با مهریاب نامهربانی
بحیده کس هنوز اسباب شادی	تو برجی بساط شادمانی
باشد اس ره مهمان بواری	به اینسان است رسم میزبانی
تو ای جاسخش جاها از چه گیری	ر جاسخش شاید جاستانی
بدانم از چه ای نقاش بیحو	که به درنگ نگداری به مانی
دریعا گوهر کان فصیات	برفته از کف ما رایگانسی
بکرده بو بهال طمع او برگ	سا که ریخت از باد خرابی
دریعا شاعری رفته که بودید	و شعرش بهره ور عالی و دانی
سخنور دختری ماسد پروین	ندارد در جهان تالی و نانی
خداوند سخن خوانش که باشد	کلامش همچو وحی آسمانی

بود دیوان او سرچشمه فیض
 باخلاق و باعذار و بصفت
 به تشابه و به تهلیل و تحیل
 نمانده از اثر از جسم پاکس
 همان گنجینه اشعار معرین
 جهان او را زده از وجودش
 ز بهر آنکه بجرآمد به حجت
 چو اسای اشر را امتحان کرد
 چرا ای بسمل بستان داشت
 چرا ای عذاب داستان گوی
 کجائی با کی شربین مذاقم
 ساری در دگر ای کاب الماط
 بمای فصل را اشکست از کان
 باید از حاندان انتقامی است
 جهان کر حرم اراست گاستان است
 بد هنگامه ها مهکامه از عم
 نگهدارن چو خان ای حاکم سره
 بودی سرور بسوان و سرور
 که چون آنست طمعش در روانی
 کند دایای طمعش دروشایی
 نهوده رنده بطن باستانسی
 نماند نام بیکش حاودانی
 کند دست زمانه پاسایی
 کند اوراق طمعش بایگایی
 حرامان رفت سرو بوستانی
 رفت آرا در دار امتحانسی
 بحتی در بهاراب حواسی
 بحوابی آب بوای داستانسی
 رشگر ربری و شربین روانی
 یاری زوهر ای بحر معایی
 که نه اکان بجا مانده به دای
 تو نروین احراان حاندانی
 تو حرم کاین ابن گاستانی
 کند کیکش چو چشمش حو حکایی
 که نگرمتی در حال جهانی
 بخواهد بی تو دیگر رسیدگایی

دست و می میدهد دیده ما

حو نروین سرور قدس آشیانی (۱)

۱۵ - نظم آذانی، فاضل

(حواد) در ادبات ، که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵ در اجلاس داشوران فرائت کردند .

بویهارا ز چه در اوّل سال با حراب همسر و همبایی
سخت پژمان و پریشان احوال همچو مانمزدگان عمکی

رود ای تارم حواں پیر شدی

آسمان وار رمین گیر شدی

رود ای سرورق ررد شدی برک افشایی و کلر بری چیت

کرم ناکشته چرا سرد شدی اس حنک کاری پائری چیت

تا چه دیدی که ترا آررده

که حراں کشت و گات را برده

تو که دیور به بخت پیور برچمن پرده و پرچم لستی

که ترا کرد پشمان کامرور حای آب و صائۀ ماتم لستی

ر چه رو چهرۀ درهم داری

مگر ار لاله و دل کم داری

کل سرح و چرا بی رنگست مرص سرگس بهارش چیت

سمحات حوبهگر و دلنگست آروش چه و آراش چیت

سرو ارت ر چه بی برک شده

کام نابدیده حوانمرک شده

مار دسال که ای چرخ کنود سرگران کرد رمین میگردی

تاچه گم کرده ای ای گردآلود که سراسمه چین میگردی

چشم بی شرم تو بی نور شود

دستت ار دوش رمین دور شود

مهر تاب مهر تو را آب برد در دلت آتش حاکاه افتد
 چشم بمدار تبه را حواب برد ناز بین ماه تو در چاه افتد
 پیمچه وهر تو با خنجر برق
 ورق دانا را اشکافدار فرق
 سخت مستی ته سر پر شور است ناده در ساعر زرس داری
 دلخاشات رد پر انگور است دلخوشی، حوشه پروین داری
 دخترات همگی حوشه خند
 همه روشن رخ ورگین رختند
 پس چرا ای فلک بیلی پوش احز ماه حسین را بردی
 شمع پروین تو نادا خاموس ار چه پروین رمین را بردی
 حال در چشم تو ای سگین دل
 که ردی چشمه خورشید نه گل
 همچنان ناحتز ما بی نور است پرتو ره ره را تو باد
 در این ماه رمین مستور است در کلف ماه دلارای تو باد
 دل مسرور تو پر خون گردد
 با گه از دست تو بروی گردد
 باغمان خانه اب آباداد باد با ملاز لانه به و برانه ردید
 داد بانییر به کلگشت افتاد عمحکان ربر رمین خانه ردید
 میخجوران دنده برکس نسند
 سر سرو و دل گل شکستند
 ناگهان در دل فروردین ماه و گل فصل و ادب را بردید
 بار کردید به جلستاناب راه حل کمد و رطب را بردید
 دحیر عیحه سکین دادید
 حجه گور به پروین دادید

آسمان از سر نو گشت عروس در شفق گرم خنابند دانست
پرچم افراشت چو چتر طاوس خرم و شاد دل و خند دانست

که چه خوش دور بهاری طی کرد

فرود بن را بفدای دی کرد

تو دگر زحمت بیهوده مدار سربص چرا زن و در هامون باس
باغبانی به خزانه باز گذار ایلی گه شده را همچون باش

قمریان را ز چمن بیرون کن

آشیان هر چه بود وارون کن

ای پری مرتبت پروین نام چه کس افسانه و افسوس کرد
که بدوران جوانی ناکام از جهان بیهوده بیرون کرد

شمع پروین شده پروانه تو

ماه سرگشته و دیوانه تو

مادر فضل و ادب را در دهر چون تو ای نابغه فرزند بود
رشته کوه پروین به سپهر جز بنام تو گلو بند بود

نوعروسا زچه در حجله کور

ناکهان چهره نمودی مستور

ای همای شرف و فضل و کمال در دل مقبره چون بنشستی
آخر ای طوطی رنگین پرو مال از چه یکباره بخون باشستی

جز تو سر دفتر دیوان که شود

شمع این جمع پریشان که شود

که ترا در قفس خاک نمود خیز و پرواز با فلاک فکن
بی تو کمال جامه بتن چاک نمود رضایش کفنی چاک بزف

بار دیگر به گلستان یر گیر

دوره فصل بهار از سر گیر

بعد از این آلهه شعر و سخن جز بنام تو سخن سر نکنند
 جر بیاد است ای قنددهن سخن از قند مکرر نکند
 جر به خاک تو جواد فاضل
 در دو کیتی نگریند منزل

۱۶ - ربابه راسخه

(مهر عادل) مد «نامه» اوان ایران ۴، ۲، در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵ انجمن دانشوران قرائت کردند.

گوئی ای گردیده گردون می‌بداری کار و باری غیر رسیح اهل فصلت می‌ساشد هیچ کاری
 گاه از باد حرا بآشفته ساری رلف سامل در وراق گل به لعل هیچ نگداری قراری
 گاه مه را در فلک که مهر را در اسر پوشی گاه پروین را کی پنهان چه بی‌آرم و عاری
 سعدی و فردوسی و حافظ دهی در کور ماوا شاعر شیرین سخن پروین دهی جا در مراری
 ارکاستان ادب بر باد شد اس کل صدا آوح ار حرا بمرک رفت این بونهال اندر بهاری
 رفت ریز خاک صدا افسوس وآه و درد سا که آسایه بر خاطر بودش در حها ب هر گر عاری
 در جوانی رفت و باری دس عبرت داد ما را یعنی ای اهل جهان سود جهان را اعتناری
 عمر صانع می‌گردان مرک افسوسی ندارد حرم آسایه در سوئی صرف سارد رورکاری
 رنده ار شعر و ادب پروین بود در دهر فحری ار چه رو در ماتم این بار حای بیقراری

۱۷ - ربابه آرای نر آب

(عالم فراب) ا - ر س انجمن دانشوران، ۴، در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵ آن انجمن قرائت کردند.

شد چو پروین ر چشم ناپیدا کشت خاموش محمل شعرا
 دل اهل سخن ر عم افسرد دور شد گاش ادب ر صفا

گشت خاطر ز عیش و عشرت دور
 بلبل بوستان فضل و ادب
 دوش جان بود بسکه افسرده
 اشکر خوار حمله کرد و مرا
 از صفای بهشت شد جانم
 بود نور و داد و پرتو مهر
 داشتند از نشاط انجمنی
 طبعشان همچو سلسبیل روان
 بود عنوان شعر و مطرحشان
 ساغر قرب بودشان بر کف
 چشمم افتاد جانب پرفروین
 دیدمش خرم و خوش و خندان
 زود رفتی ز خارزار جهان
 گفت « دنیا کجاست فابل ذکر
 عالم رنج و درد و محنت و غم
 در بر عالم پر از انوار
 به چه دل بسته‌اند در گیتی
 به چه خوش کرده اند خاطر خویش
 چونکه در معرض فنا باشد
 دهر دون چون سرای عاریت است
 کس نباشد بدهر جاویدان
 گر همه خلق یارتان باشند
 هست این شاه پُر زلفت و مهر

شدروان از سرور و وجد جدا
 لب فرو بست از سرود و نوا
 کرد آهنگ عالم بالا
 برد اندر جهان ناپیدا
 خرم و چشم معرفت بینا
 روشنی بخش آن وسیع فضا
 شعرا زیر شاخه طوبی
 دلشان همچو بحر گوهر ز
 وصف ذات مهمین یکتا
 قلب فارغ ز فکر جان فرسا
 اندر آن بزمگاه روح افزا
 گفتمش ای سخنور شیوا
 جاگزیدی بوستان بقا
 در بر خلد و جنت الماوا
 در کجا و بهشت عدن کجا
 خا کدان را بود چه قدر و بها
 مردمی مبتلا به رنج و عنا
 اهل دنیا: به ناامید بها
 به چه ارزد جهان و مافیها
 دل برو بستن است عین خطا
 کس نماند درین سپنج سرا
 رفت باید بعاقبت تنها
 دار دنیا است پُر ز جور و جفا

ملك فابی بجر كدورت بدست
 پُر كدورت جهان و در اینجا
 بوالعجب حای و طرفه مهلكه ایست
 از چه در بحر عقلند فرو
 حرمین شرك را بسوزانید
 دهر دون هواملك صحرائیست
 نگذارید ملك پستی را
 عالم سرفراری این ملك است
 حرص و آرزو و مای و من و عناد
 هر كه حوی هشتیش بود
 گیتی از بهر مردمان دانی است
 بردار ره و رب دنیا را
 متوجه به قدسیان شد دل
 همه بودند حرام و سرمست
 آنكه از سال فوت آن با نام
 همه در بحر و عرقه شدید
 سر بر آورد حورثی و بگفت
 ملك باقی صفاست فوق صفا
 آفتاب صفاست چهره گشا
 چاه دبیبا و مردم اعمی
 خورده اند از کدام خم صفا
 تا بوحث رسید برق آسا
 رود دل بر كنید ازین صحرا
 بشتابید ری علو و علی
 سر بسر دلالت است دار فنا
 بگذارید از برای خدا
 شود او را بهشت جا، حاشا
 گشت باید رفید دام رها
 با همه ارغای فهم و دكا
 بعد گفتار آن سخن آرا
 ارمی دوستی و حام و لا
 گشتم از جمع قدسیان حویا
 با كه از عرفه ای در آن انسا
 كس نروین هان ر دیده خرا (۱)

تاحهان وده بوده است، فرات،

میکر ماتم و میجل بالا

۱۸ - ایضاً از آثاری، فرات

شد بزم ادب چرا غم انگیز پروین زچه روی ترك ما كرد
 بیگانه شد از جهان و خود را با اهل بهشت آشنا كرد
 کی ماند در این زمانه باقی دنیای دنی بکی وفا كرد
 بر سینۀ صد هزار کس خورد هر تیر که آسمان رها كرد

چون باید از این سرا بدر رفت

خرّم دل آنکه زودتر رفت

در کار جهان و اهل دنیا حیران دل و جان و عقل مات است
 هستی بشر نه پای برجاست در طبع زمانه کی ثبات است
 حل مشکل کس نشد بگیتی مرك است که حلّ مشکلات است
 دنیا همه نیستی است، آری عقماست که سر اسر حیات است

پروین بحیات جاوداسی

پیوست، فرات، با کهای

۱۹ - ایضاً از آثاری، فرات

باشد چو مصون ز نیستی جان گو تن برود ز بین من چاست
 در دهر که عاریت سرائی است آنکسکه نه زست جاودان گدست
 پروین ز جهان برفت ناکام در سال هزار و سبصد و ناست
 او رفت بنا که وز ما هم تا چشم بهمزنی شان یاست

آن نوگل باغ اعتصامی

آن فخر سخندوران نامی

در نیمهٔ فرودین ز کیتی آن طرفه بیاب نغز کو رفت
 گویندهٔ بی نظیر ناگاه زی خلد بخصلت نکو رفت
 با پاکی نیت و عقیدت آن نیک مآل نیکو رفت
 از فیض سخن بماند نامش باقی بزمانه گر چه او رفت
 افسوس که بانوی سخندان
 کردید نهان ز چشم یاران

۲۵ - قطعه آقای شروح

(محمد علی مخبر شیرازی) ، کارمند وزارت امور خارجه .

به نوبهار جوانی ز گلستانِ ادب رُبود دست اجل بلبلِ خوش الحانی
 فغان که پنجهٔ بیداد باغبانِ قضا بهم فشرده گُلوی هزارستانِ سی
 به رنگ و بوی چو کِل بود وز نوا بلبل بدین صفت که گلی دیده در گلستانِ
 سرای کور شدش جا کسی که بر پا کرد ز نظم محکم و زیبا بلندایوانی
 گرفت در صدف تیره گونِ خاکِ مکان کسی که داشت چنان طبع کوهراشانی
 ز جمع اهل ادب فرد ماند و آنان را چو زلفِ اوست ز غم خاطر پریشانی
 بچشم صاحب طبع بلند و روح بزرگ فراخنای جهان است تنکِ میدانی
 کشید رخت برون زین سرایِ محنت زای که گیتی است براهل خرد چو زندانی
 نظر مکن تو بر این خاک جز بدیدهٔ پاک که خفته است در آن دخت پا کداهانی
 به فرودین مه سال هزار و سیصد و بیست بیست لب ز سخن شاعر سخندانِ
 کمان مدار که پروینِ اعتصامی مُرد نمیرد آنکه ز وی ماند نام و عنوانِ

شود ز دفتر کیتی چگونگی نامش محو

کسی که هشت بجای نغز دیوانی

۲۱ - قطبہ آفتابی قلزم

(سید مهدی ملک حجاری)، صاحب ۱ اب - هه اد موح ۴، ۹۰، در جلسه ۲۵/۲/۱۳۲۰
در انجمن دانشوران ۱۰ - آ کرد

چون اختر سبهر ادب در جهان برفت
باب چراغ دانشی از تند باد ک
بروین اعتصامی ار این تیره حادان
در نگانه ای که همه اهل دگر
افسوس کان دحیره بروین شد ر دست ما
مام وطن براد چو پاك دحیره
ای مرع خوش ترانه کارار معسرت
قدر برایش از تو شمسند اهل فصل
رفیق و در مراو سو اد راه دندکاب
فکر آمد و طبع سا شعردا سمد
بعد مد مطلق ده د ار اوستاد شعر
سعدی، که ست شهرت او در جهان برفت

جدیده طلع ار کهمار سعدی

دردی بدل رسیده که آرام حان برفت
شاید که چشم چشمه نگر بند بجهای
تلیح است شربت عم هجران و تلحر
همجوب شقایم دل خوین سیاه شد
ور هر که در جهان در برع ارجهان برفت
بر بوستان که سرو بامد ار همان برفت
بر سرو قامتی که حشرت حوا برفت
کان سرو و بر آمده ار بوستان برفت

(۱) مرحوم وسف اعصامی، پدر شاعر

« ای نفس پاک منزل خاکت خجسته باد
 « داند عاقلان بحقیقت که مرع روح
 « رهبار از آن شبانکه تاریک و نامداد
 « رخمی چنان بود که مرهم توان بهاد
 « شرح عمت تمام نکهتیم و همچنان
 « اقبال حاندان شریف و سرادراب
 « سعدی همیشه دار فراق احتمال اوست
 تنها نه بر تو حور و جمای رمان برفت
 وقتی خلاص یافت کریں آشیان برفت
 کر تو خبر بیامد و ار ما ومان برفت
 داروی دل چه فایده دارد چو جان برفت
 این صدیکی است کر عم دل بر زبان برفت
 جاوید ناد گسر یکی ار حادان برفت
 ای بوباش ر دست تحویل عمان برفت »

فلزم، عمان بگیر که سیلاب اشک و خون

ار چشم دوستان سر این داستان برفت

۳ - زیارت آرای کمال

(اساس حکم معانی) ۱۴ در جلسه ۲۵/۲/۱۳۲۰ در اجلاس داشوران فرائد ۲ دد.

شسته حمایه بدر و قدرت تدبیر
 لای سلطنت دهر چمن بدست قداست
 چو مرع و ربار مارا اسرفه دیوار
 شوی عاطفه اچرخ لحد دارا بدست
 دهد باد المل و حار را بهدر حای
 چنانچه چید کمال کاستان و لاد
 هرا حریف که نروین اعصابی روت
 بهار گلشن او د بهار سعد و ناست
 بدام کد فلک عالمی فتاده اسیر
 همیشه پاشرو و غلاب است بریدر
 کمد عقاب قصانش شکار بی تأخیر
 لحدیه بره بر زخم نموده کرک شریر
 شعور ناست و اورا بقدر نیم شعیر
 رسور هجره راران دمتدشون و چیر
 ناستان ادب چوبه و بدیدر میبر
 حراش دادر شرر نار چرخ پرتو بر

مرد نروین ۱۴ ار او بحاسب، کمال

که هر که را اثری هست او نماید دیر

۳۴ - قطعه آقای کر و ش

(س. هادی حایری)، صاحب کتاب «برگ سبز»، که در جلسه ۱۳۲۰/۲/۲۵ در احسن دانشوران قرائت کردند.

زین دهر سفله شاعره نکتهدان برفت	یا خود ز جسم معرفت و فصل جان برفت
چون دوزخ است کیتی و پروین ازین سبب	در لست رخت و جانب باغ جنان برفت
از فتنه تو شب همه شب خوں کریستم	ای چرخ پیر کز ستمت آجوان برفت
در دوره جوانی و هنگام بوبهــــــــــــــــار	ناکام و رنجیده ز جور زمان برفت
چون مرغ روحش از قفس تن ملول شد	زدبال و پر چو مرغ و سوی آسمان برفت
محزون چنان شدند از این عصه دوستان	گوئی که روح از بدن دوستان برفت
بود سرشک اینکه روان شد ز دیده ام	خون دل منست که از دیدگان برفت
اشعار بغز دلکش او در جهان بجاست	پروین اعتصامی اگر از جهان برفت
آثار جاودانی فکری جوان خود	نگداشت در میانه و خود از میان برفت
سام وی است زنده جاوید در جهان	جانش ز شوق کرچه سوی ملک جان برفت
برگیر از ســـــــــرای سفر زاد و توشه ای	ای همسفر که بی خبر این کاروان برفت

۳۵ - (قسمتی از) قطعه آقای کر و ش

(محمد)، دانشجوی دانشکده ادبیات.

آن چشم و چراغ خانواده	سرمایه وجد و شادکامی
آن اختر دانش و فضیلت	نادیده عمر خویش کامی
آن داهیة زمانه ما	پروین عریـــــــــز اعتصامی

میز لست به فخر و بیکنامی

آن دور گذشت و عهد بشکست
پاشید ز هم قرار و پسوند
در خاک بهمت آرزوها
آن دخت مہین آرزومند
با عرت نفس و سرفراری
میبود در این سرای یک چند
میداد بخواهران خود بند

بر طاق فلك نوشته شعرش
تا رندۀ جاوداب مباد
ار عارت و دستبرد گیتی
تا هست جهان امان مباد
چون دیدد فلك جوابش را
خود خواست که او جوان مباد
چون در صدق بهان مباد

۴۵ - نقالہ آزادی، دسمبر سالنامہ

که در شماره ۶۵۲۰ روزنامہ ایران مورخ ۱۳۲۰/۱/۲۴ شایات .

«کاشکی وقت را شتاب نبود فصل رحلت در این کتاب بود (۱)»
آهادر که در مام مرگ عربی دل مندورد و دیده میگردد، از حیر مرگ
شاعر با کام پروین اعتصامی دل و دیده ام سوخت و گریست .
تمها بر جوانی و ناکامی او نمیکریستم، بر چشمهای - گران سر آهمه در -
حکمت و معرفت که از قعر دریائی بیکران نگاه حسرت بر دست کوناه جویندگان و
خریداران خود دوخته اند نمیکریستم، بر سرافکنندگی اینهمه جویندگان گوهر
میکریستم که در کنار این دریای آرام متحیر و عمزده چون بوتیار لشته میخواستند
دین آهمه گوهر را که عمری بر ایگل ارا این کرانه جسته اند با گوهرهای دیده بردارند
آری، پروین اعتصامی نه د تیرۀ خاک فرو شد و دست رورگار تمها دختری
را از مادری جدا ساخت و چراغ فروزان دودمانی را شکست، بلکه شاح پرگلی را از

(۱) چاپ دوم دوان، قطعه ۱۵۷ (گذشتہ بی حاصل)، صفحه ۲۰۸ .

شاخسار شعر و حکمت این سرزمین چید، پروین درحشایی را از آسمان ادبیات ایران
ربود عجمی که روزگار بار دسته گلی بآب داد این گنجین خوش سایه گلی را
بمی چید که خاری در دستش حلد گاهای بی حار را طالست آری پروین گلی
بی خار بود

با کدلی و پاکدامی شعار پروین بود، یکجهان شغف و مهریابی بود پروین
تنها يك دختر شاعر نبود بلکه عاشقی بود شوریده و شیدا، طائر فدسی بود که هر دم
از کمره عرش صغیرش میردند «در حیرتم که در این دامگه چه افتادی»^۱
آثار گرانسپاس آئینه تمام نمائی است از فصل و کمال او بلندی طمع و علو مقامش در
حلال هر بیتی از اشعار شیوا و دلشیمش متجلی است حقا که شایستگی فروردی
پدری بررگوار چون مرحوم اعتصام المالك را داشت، بلکه آن پدر نداشتن دختر همرمند
و ناریبی چون پروین سرافراز بود دریا که هم مفتخر رفت و هم مانده افتخار
همانطور که، در آرامگاه اندی، اس پدر و فرزند در کنار هم عودده اند، در صفحات
ناریج ادبیات ایران بیر نامشان در کنار هم خواهد درخشید
هرگز نمیرد آنکه دلش رنده شد نعلش
ت است در حربه عالم نقای «او»

هم - دیالوگ در میان سحران در گلر

که در شماره ۴۵۰۳ روز ماه اصلاحات «مورخ ۱۳۲۰/۱/۲۴ درج گردید

ای دوشیره آسمانی وای مرعك خوش آوا، یکجانشناقی، برای چه خاموشی
گرییدی

دیروز در آسمان ادبیات میدرخشیدی، دیروز ب نغمه های دلاور ما را
سر مست مساحقی، ولی امروز در آغوش حاك آرمیده ای
دوستن ادب، شیفته گل آواره، مرده و گرامند چرا کربان ما شد

مگر به یکی از اخوان سپهر دانش غروب نموده است؟ مگر به گلین ادبسات کشور
دستهخوش تندباد خزان گردیده است؟

چرا شتاب کردی، مگر از نظاره جمال و زیبایی بهاران بزار بودی، بهار
امسال زیباییها دارد، بوستان افسوسگر بها میکند و عنچه های بهاری با دل و جان ما
شعبده باز بها مینمایند.

چه خوب بود درنگ میکردی! با نعمات مرغان چمن هم آهنگ میکردیدی،
و دوستان شعر و ادب را در این بهار روح افرا افسرده و داعدار میساختی!
تیره خا کداینکه در آن آرمیده ای جایگاه راعان است. برخیز و مأوای خود
باز آی! طبیعت زیبا فرش زمردین خود را بکسترده تا مگر چون تو داشتمندی بر
اورنگ بهاران تکیه زند!

آری برخیز و باعوش دلفریب طبیعت شتاب و در کنار آن نفشۀ محبوب
و آن خرمن گل شاهکار دل انگیزی مانند قطعه «دیده و دل» (۱) بوجود آور.
هنگامیکه تو از سوز و گداز قلب و هیجان روح خود میگریستی، هنگامی
که نگاه بر حسرت خود را بجهرة ناساک دلها و ستاره ها میدوختی، بدانم در روح
شاعرانه تو چه میگذاشت که یلبار بیاد آروها و امیدهای جوانی میگفتی (۲):

ای خوشا مستانه سر در پای دایر داشی	دل تهی از حوب و ورشت چرخ اخضر داشتن
نرد شاهین محبت بی پر و بال آمدن	بدش بار عشق آئین کونتر داشتن
سوختن بکداحی چون شمع و نزم افروختن	بس بیاد روی جاسان اندر آذر داشتن
هر کجا بورا است چون پروانه خود را ناحی	هر کجا بار است خود را چون سمن در داشتن
آب حیوان یافتن بی ریح در طامعات دل	ران همی پوشیدن و یاد سکندر داشتن!
ولی افسوس، آن روح لطیف تر از برگ گل در شبی تیره و محزون، در شبی	

(۱) چاپ دوم دیوان، قطعه ۱۰۴، صفحه ۱۴۲

(۲) در همان چاپ، قطعه ۴۵ (آروها)، صفحه ۷۴.

که آسمان اشکبار بود، در لحظه‌ای شوم و سیاه، قفس جبارا ترك گفت و بجهان
اندیت شتافت، تا آنجا در آغوش ابرها پهلوی ستاره‌ها در بستری که از گلهای نوشکفته
آسمانی آماده کرده‌اند بنیاساید.

در شب مرگ او، ماه انوار فرورنده خود را از حلال شاح و برگ درختان
عسور داد تا مگر قیافه محروم و لسان بیرنگ دختر با کلامی را در محاق مرگ ننهد
رندگی پروین اعتصامی، آن شاعر برک، چون عمر گیل کوتاه بود ولی
آن دوره کوتاه را با علو همت و پاکدامی و افتخار پیاپی رسانید

۲۷ - رطبه آدای نادری

(امرا الشعراء) از شهید.

عروب از چرخ دانش کرد پروین	نات التّشّ ارس عم گشت عمکین
نه پروین بلکه ماه اعتصامی	دپوشد از جهان چشم جهان بین
شد از عم چشم پروین اشک آلود	چو رح بهمت اندر حاك پروین
عطارد را فام از دست افتاد	سر شکست رانده اوح سیمین
سوئک و مالش در چرخ ناهید	ر سر در کند نسر موی مشکین
فروع از مهر و تاش از مه افتاد	دل و چشم کواکب گشت حوین
ر دیسار رفت و از او یادگیری	کتابی ماد چوب ناع ریاحین
در آب اشعار بحر روح پرور	که با کلک سحرور داده برین
در بع آن طبع گوهر را که افکند	رون از فصل گوهرهای رنگین
نظر صحر حسرو سخن گفت	بدان طبع رواب و شعر شیرین
موتش نادری اس قطع نموت	نموت حامه بر اوراق درین
سال کهرار و سصد و بیست	از اس محبت سرا گذشت پروین

۲۸ - قطعه آقای سراتی

(کارمند اداره تبلیغات)

فلک تر اهل ادب هر زمان براند جور بین چگونه دمامد بیا کند آشوب
 ربود نا که پروین اعتصامی را سپاه علم و ادب شد ز حمله اش مغلوب
 گذشت چونکه ز هجرت هزار و سیصد و شصت ز بحر شعر برون رفت کوهری مرغوب
 ز دیده چونکه نهان گشت او هر اتی گفت
 ستاره ادبیات حیف کرد غروب

۲۹ - قطعه آقای شمس‌ان

(س. س. رضا) ، کارمند انجمن ادبی همدان .

آوخ از گردش ابن چرخ و سپهر گردان کز غم مرک تو بنمود جهانی نالان
 غم مرک تو دل خرد و کلان آتش زد هجر روی تو بیفرد همه پیر و جوان
 گذراندی همه عمر به تحصیل ادب زنده کردی دل يك قوم تو با سحر بیان
 رنج تحصیل تحمّل بنمودی همه عمر تا بجائی که نهادی سر این مرحله جان
 کرد روح سفر از عالم خاک کی فلک تا مکای خوس و بهتر بگزیند بجان
 آسمان ادبیات ز هجرت گردید آنچنانیکه شود مهر ز اقطار نهان
 گرچه روح تو شد از عالم فانی پروین ایک تا آخر عالم بودت نام و نشان
 همره از عالم فانی همه خواهیم شدن
 خرم آنکو ایش هست همیشه بمیان

